

## گوهرهای اصیل و جاودانه



در این درس با فلسفه افلاطون<sup>۱</sup> آشنا می‌شویم. افلاطون، یکی از بزرگترین فلسفه‌جهان، در آن و به احتمال قوی در سال ۴۲۷ یا ۴۲۸ قبل از میلاد در یک خانواده مشخص آتنی متولد شد. پدرش آریستون<sup>۲</sup> و مادرش پریکتیونه<sup>۳</sup> بود. گفته‌اند نام اصلی او آریستوگلیس<sup>۴</sup> بوده و نام افلاطون بعدها به مناسب پیکر تنومندش به او داده شده است. افلاطون در آغاز جوانی به مطالعه نقاشی و سرودن شعر پرداخت تا در سن بیست‌سالگی با سقراط آشنا شد و به شاگردی او درآمد و تا پایان عمر سقراط همراه وی بود. از افلاطون کتاب‌ها و رساله‌های فراوانی در دست است که به دیالکتیک به ما نشان می‌دهد. سبک افلاطون در مباحث فلسفی سبک گفت‌وگوی عقلی است که به دیالکتیک مشهور است و آن را از سقراط آموخته است. افلاطون در همه مباحث فلسفی خود از زبان سقراط سخن می‌گوید و لذا قهرمان داستان‌های فلسفی او سقراط است و این به دلیل احترام خاصی است که برای استاد خود قائل بوده است. افلاطون در آن دانشگاهی به نام «آکادمی» بنیان نهاد و حوزه‌های مختلف علمی را در آنجا پدید آورد و به تربیت شاگردان بسیاری همت کماشت. سرانجام در سال ۳۴۷ یا ۳۴۸ قبل از میلاد در سن هشتاد سالگی دیده از جهان فروبست.

۱ – Plato

۲ – Ariston

۳ – Perictone

۴ – Aristocles

یکی از مسائلی که ذهن انسان را همواره به خود مشغول داشته است، مسئله شناخت و معرفت است. شناختی که توأم با یقین باشد و اعتبار آن با گذشت زمان و تغییر شرایط روزگار کاستی نگیرد و از بین نرود، همیشه برای آدمی از مطلوب‌ترین چیزها بوده است. همه فلسفه کمایش کوشیده‌اند تا شرایط لازم برای به‌دست‌آوردن شناسایی یقینی را معین کنند که البته سیر در اندیشه‌های آنان در این زمینه بسیار شیرین و دلکش است. از جمله فیلسوفانی که در آثار خود به مسئله «شناسایی» توجه شایانی نشان داده و جنبه‌های مختلف این مسئله را به خوبی مورد کاوش‌های عقلانی قرار داده است، افلاطون است.

افلاطون در بحث‌های خود درباره مسئله شناسایی، ابتدا سؤالی را بدین شکل مطرح می‌کند: شناخت حقیقی چیست و به چه چیزی تعلق می‌گیرد؟ به عبارت دیگر، کدام یک از آگاهی‌هایی که ما به‌دست می‌آوریم، از اعتبار پیشتری برخوردار است و آن آگاهی‌ها به چه اموری مربوط می‌شود؟ افلاطون پس از طرح این سؤال اساسی به روش مخصوص خود به حل آن می‌پردازد. ما در این درس می‌کوشیم تا راه حل این مسئله فلسفی را از زبان افلاطون بشنویم و تا حدی به آراء این حکیم بزرگ الهی تزدیک شویم.

خطارنشان می‌کنیم که افلاطون در هیچ یک از کتاب‌ها و رساله‌های خود درباره «شناسایی و معرفت» بیان منظم و کاملاً ساخته و پرداخته‌ای ارائه نمی‌دهد؛ بلکه نظریات او را که به نحو پراکنده‌ای در رساله‌های گوناگون ابراز شده، باید گردآوری کرد و یکجا در نظر گرفت.

افلاطون در رساله «تئتوس<sup>۱</sup>» و «جمهوری<sup>۲</sup>» بیش از هر جای دیگر در باب «شناسایی» سخن گفته است. در رساله «تئتوس» به تفصیل آراء نادرست درباره شناخت و معرفت را پیش می‌کشد و با انتقاد از آنها، هیچ یک را شایسته نام شناسایی واقعی نمی‌داند. اما در رساله «جمهوری» که به موضوعات متنوعی اختصاص دارد و از مهم‌ترین رساله‌های افلاطون شمرده می‌شود، سهمی را هم به بیان آراء خود درباره شرایط شناسایی حقیقی اختصاص می‌دهد. ما در اینجا برای آشنایی با تفکر افلاطونی از این دو رساله بهره خواهیم جست.

نمونه‌یابی: تا به حال فکر کرده‌اید که چرا بعضی از آگاهی‌ها و دانش‌های گذشته دانشمندان اشتباه بوده است؟ آیا می‌توانید چند مورد نمونه بیاورید؟

۱—Theaitetos

۲—Republic

## شناخت و ادراک حسی

در کتاب «تئتوس» افلاطون از زبان سقراط به گفت و گو با تئتوس که یک جوان داش پژوه ریاضی بوده است، مشغول می شود و نظر وی را درباره شناخت حقیقی جویا می شود و سپس بر علیه سوفیستها و بخصوص پروتاگوراس که از معروف ترین آنهاست دلیل می آورد و نظر آنها را که با تکیه بر ادراک حسی، حقیقت را امری نسبی می پنداشتند و برای آن معیار ثابتی قابل نبودند، رد می کند.

پروتاگوراس معتقد بود که شناسایی حقیقی همان شناختی است که ما با حواس خود به دست می آوریم؛ بنابراین آنچه حواس هر کسی گواهی می دهد؛ برای او عین حقیقت است. وی از این بیان نتیجه می گیرد که حقیقت نسی است و هیچ دانش پایدار و مطلقی وجود ندارد. بحث درباره نظر پروتاگوراس را در گفت و گوی سقراط با تئتوس در همینجا بی می گیریم :

سقراط : تئتوس گرامی! بار دیگر، از سر شروع کن و بگو که شناسایی چیست؟ مگو که از پاسخ ناتوانی؛ بلکه بکوش تا آن را بیابی و یقین بدان که اگر خدا بخواهد و از کوشش بازنایستی پاسخ درست را خواهی یافت.

تئتوس : به نظر می رسد وقتی چیزی را می توانیم به درستی بشناسیم که آن را با حواس درک کنیم؛ یعنی شناسایی معتبر جز ادراک حسی نیست.

سقراط : پسر جان! سخن صریح و بی پیرایه ای گفتی و کسی که بخواهد مطلبی را توضیح دهد باید چنین آشکار و بی پیرایه سخن بگوید. اینک بیا پاسخی را که دادی به یاری یکدیگر بررسی کنیم. تو گفتی شناسایی همان ادراک حسی است؟  
تئتوس : آری.

سقراط : بد نگفتی. این همان سخنی است که پروتاگوراس درباره شناسایی می گوید؛ گرچه مطلب را به گونه دیگری بیان می کند. او می گوید: «آدمی مقیاس همه چیز است، مقیاس هستی آنچه هست و اینکه چگونه است و مقیاس نیست آنچه نیست و چگونه نیست.» گمان می کنم این سخن را شنیده یا خوانده باشی.

تئتوس : آری بارها خوانده ام.

سقراط : و مقصودش این است که حقیقت هر چیز برای من همان طوری است که به ادراک من درمی آید و حقیقت هر چیز برای تو آن گونه است که به ادراک تو درمی آید.  
تئتوس : بی گمان مراد او همین است.

سقراط : البته مردی چنان دانشمند باوه نمی گوید. پس بیا سعی کنیم منظورش را بفهمیم.

به این مثال توجه کن : وقتی باد می‌وزد یکی از ما دو نفر سردش می‌شود و دیگری نه، گاهی هم یکی آن را اندکی سرد می‌باید و دیگری بیشتر، چنین نیست؟  
تئتوس : همین طور است.

سقراط : پس یا باید بگوییم که باد به خودی خود سرد است یا گرم؛ یا از پروتاگوراس پیروی کنیم و بگوییم برای آن کس که آن را سرد می‌باید سرد است و برای دیگری سرد نیست.  
تئتوس : به نظر می‌رسد ناچاریم راه دوم را در پیش بگیریم.

سقراط : پس باید قبول کنیم که باد بر هریک از ما به شکل خاصی نمودار می‌شود و این همان ادراک حسی یا احساسی است که ما از وزش باد داریم.  
تئتوس : البته!

سقراط : پس ادراک حسی ماست که گرما و سرما و مانند آنها را به ما نشان می‌دهد؟  
تئتوس : روشن است.

سقراط : بنابراین ادراک حسی – اگر شناسایی باشد – حقیقت هر چیز را در می‌باید و احتمال خطأ در آن نمی‌رود؟  
تئتوس : البته!

سقراط : اگر این عقیده درست باشد، نتیجه می‌گیریم که هیچ انسانی نمی‌تواند عاقل‌تر از انسان دیگری باشد، زیرا هر کس بهترین داور احساس‌هایی است که به دست می‌آورد؛ پس اینکه پروتاگوراس به تعلیم مردم می‌پردازد و مزد قابل توجهی هم دریافت می‌کند، کار غلطی است. باید بگوییم پروتاگوراس سر شوخی دارد که ما را به درس خود دعوت می‌کند و می‌خواهد حقیقت را به ما آموخت دهد. حتی از این هم بالاتر بگوییم، همه بحث‌ها و کاوش‌های علمی و فلسفی بی‌معناست، زیرا اگر قرار باشد هر پندار و عقیده‌ای درست شمرده شود، پس آیا ابلهانه نیست که مردم درباره آراء و عقاید هم گفت و گو کنند و بخواهند در این میان به حقیقت نایل شوند؟ پس آیا تعجب نمی‌کنی که ناگهان بر تو آشکار شد که تو از هیچ فرد دانایی کمتر نیستی؟

تئتوس : سوگند که بسیار شگفت‌زده‌ام!

سقراط : حال بگذار از راه دیگری وارد شویم تا بینیم که شناسایی معتبر و ادراک حسی واقعاً هر دو یک چیز هستند یا دو چیز مختلف.

تئتوس : مشتاقانه گوش می‌دهم.

سقراط : از تو می‌پرسم که وقتی کسی چیزی را در زمان گذشته شناخته است، آیا اگر دوباره

آن را به یاد آورد، باز هم می‌شناسد یا نه؟

تئتوس : چگونه ممکن است شناسد؟

سقراط : حال بنا به فرض، قبول می‌کنیم که هرچه از راه دیدن یا شنیدن دریافت می‌کنیم، می‌فهمیم و می‌شناسم و به آن دانش پیدا می‌کنیم؛ بنابراین کسی که چیزی را دیده است، از آنچه دیده است دانشی به دست آورده است. این طور نیست؟

تئتوس : شکی نیست، زیرا شناسایی را مساوی ادراک حسی دانستیم.

سقراط : و قبول داری که می‌توان آن را دوباره به یاد آورد؟

تئتوس : البته با گذشت زمان فراموش نخواهد کرد.

سقراط : و آنچه به یاد می‌آورد، چیزی است که پیش‌تر با حس، ادراک نموده و شناخته است؟

تئتوس : بی‌گمان.

سقراط : خوب اگر کسی چیزی را می‌بیند و می‌شناسد، همین که چشم بر هم گذاشت آن را نمی‌بیند، ولی به یاد می‌آورد. این طور نیست؟

تئتوس : بی‌گمان.

سقراط : خوب اگر کسی چیزی را می‌بیند و می‌شناسد، همین که چشم بر هم گذاشت آن را نمی‌بیند، ولی به یاد می‌آورد. این طور نیست؟  
تئتوس : درست است.

سقراط : حال اگر «می‌بیند» برابر است با «می‌شناسد» پس «نمی‌بیند» برابر است با «نمی‌شناسد».  
تئتوس : درست است.

سقراط : پس نتیجه این شد کسی که چیزی را شناخته است چون آن را به یاد آورد دیگر نمی‌تواند بشناسد چون آن را نمی‌بیند؛ حال آنکه گفتم چنین چیزی ممکن نیست و هیچ کس این حرف را نمی‌پذیرد.  
تئتوس : حق با توست.

سقراط : می‌بینی که اگر بگوییم شناسایی معتبر همان ادراک حسی است، چه نتیجه‌ای به دست می‌آید؟

تئتوس : آری می‌بینم.

سقراط : پس شناسایی نمی‌تواند همان ادراک حسی باشد؛ پس ناگزیریم برای یافتن حقیقت شناسایی، بررسی را از سر بگیریم.

افلاطون به انتقاد از ادراک حسی ادامه می‌دهد و نارسانی‌های آن را از جهات دیگری هم آشکار می‌سازد و در نهایت بی‌پایه بودن اعتقاد به اینکه شناسایی حسی یقین آور است را نشان می‌دهد.  
بررسی : به نظر شما چرا نمی‌توان به عالم طبیعت به عنوان پایه و موضوع معرفت حقیقی تکیه کرد؟

تکمیل : اگر شما به جای افلاطون بودید نارسانی ادراک حسی را چگونه ثابت می‌کردید؟



آکادمی افلاطون

## معرفت حقیقی

پس از این مرحله طبعاً این سؤال پیش می‌آید که : پس راستی، معرفت حقیقی چگونه چیزی است و از چه طریقی باید تحصیل شود؟ به نظر افلاطون شناخت حقیقی اصولاً همراه با یقین و استواری است. آن قبیل آگاهی‌ها که سست و لرزان بوده و با موازین دقیق معرفت و فق نداشته باشند، به سهولت دستخوش شک و تردید یا زوال خواهد شد، از این رو برای شناسایی حقیقی که به حصول یقین بینجامد، به طور کلی دو ویژگی را باید انتظار داشت :

## ۱- خطاناپذیربودن؛

## ۲- به امور پایدار تعلق داشتن.

ویژگی اول ضامن صحت و درستی یک معرفت و ویژگی دوم ضامن دوام و ثبات آن است. افلاطون معتقد است که انسان می‌تواند با به کاربردن روش درست در اندیشیدن به معرفت حقیقی دست پیدا کند و بر این نکته پافشاری می‌کند که آدمی باید طوری تربیت شود که برای به دست آوردن شناسایی واقعی و یقینی آماده گردد و از این رو به طور صریح ویژگی‌های فوق را برای یک معرفت حقیقی لازم می‌شمارد و ادراک حسی را فاقد آن می‌داند.

\* جست و جو : آیا می‌توانید برای معرفت حقیقی، ویژگی‌های دیگری به جز آنچه افلاطون گفته بیان کنید؟

## نارسایی حواس

به نظر افلاطون اصولاً هیچ‌یک از ادراکات حسی ما دارای ویژگی‌های یادشده نیست. هر چند ما با حواس خود با محیط اطراف در تماس هستیم و نقش حواس را در آگاهی از اشیاء نمی‌توانیم انکار کنیم، ولی در عین حال حواس ما به طور دائم در معرض خطا قرار دارند. خطاضذیری حواس به ما اجازه نمی‌دهد تا از طریق آن به یقین دست یابیم و به آگاهی‌هایی که با آن تحصیل می‌کنیم اعتماد کامل داشته باشیم؛ به همین دلیل ادراک حسی، نسبی است، یعنی از شخصی به شخص دیگر فرق می‌کند و در پاره‌ای موارد فریبند و تحت تأثیر عوامل مختلف است.

از طرف دیگر، اگر به جهان طبیعت یا جهانی که ما با حواس خود با آن ارتباط داریم بنگریم یعنی احوال آنچه را که به حواس ما در می‌آیند بررسی کنیم، مشاهده می‌کنیم که همه چیز در حال تغییر و تحول است و هیچ پدیده‌ای وضعیت ثابت ندارد. زمین و اجرام آسمانی بر مدار خود در چرخش اند و آنچه بر آنها قرار دارد نیز طبیعتی ناآرام دارد. در عالم محسوسات سراغ از ثبات و پایداری نمی‌توان گرفت. و همه شواهد حاکی از بی‌قراری جهان مادی است. افلاطون این پیام هرالکلیتوس<sup>۱</sup>، فیلسوف نامدار قبل از سocrates را به نیکی پذیرفته بود که می‌گفت : «شما نمی‌توانید دوبار در یک رودخانه گام نهید، زیرا آب‌های تازه است که همواره جریان دارد و بر شما می‌گذرد.»

بنابراین حواس ما از یک سو، پیوسته در معرض خطا و لغزش واقع هستند و از سوی دیگر، با اموری سروکار دارند که نمی‌توان ثبات و پایداری را در آنها سراغ گرفت و به همین دلیل برای همیشه

از اینکه معرفت و شناسایی حقیقی را برای آدمی به ارمغان بیاورند محروم خواهند بود؛ به همین سبب افلاطون این گونه ادراک را شایسته اعتنا نمی داند.

ارزیابی : به نظر شما اگر عالم طبیعت تغییری نداشت و پایدار و ثابت بود، انسان‌ها می‌توانستند در آن زندگی کنند؟

## شناسایی واقعی در کجاست؟

افلاطون پس از خردگیری از ادراک حسّی و استدلال بر اینکه نمی‌تواند معرفت حقیقی باشد، برای رسیدن به شناسایی یقینی و معرفت حقیقی راه حل تازه‌ای ارائه داده است که به نظریه «مُثُل» شهرت دارد. راه حل افلاطون شامل دو مرحله است، بدین شرح :

۱- برای بدست آوردن معرفت حقیقی باید از سطح حواس فراتر رفت و از ابزار دیگری به نام «عقل» مدد جست. ادراک عقلانی، ادراکی است که می‌توان ساحت آن را از هرگونه خطای پاک کرد. به عبارت دیگر، مشخصه اول در معرفت حقیقی که همان خطاناپذیری آن است را باید با به کاربردن قوهٔ عقل تأمین کرد.

۲- از دید افلاطون در عالم طبیعت که پیوسته در حرکت و دگرگونی است نمی‌توان به چیز ثابت و با دوامی دست یافت. و بنابراین ویژگی دوم در معرفت حقیقی یعنی تعلق داشتن به امور پایدار، در جهان محسوسات تأمین نمی‌شود. بلکه باید آن را در جهانی برتر از طبیعت جستجو کرد.

بنابراین از دیدگاه افلاطون، باید طایر عقل، پروبال بگشاید و از حد طبیعت فراتر رود و در جهانی پنهانور و با شکوه به پرواز درآید و در آنجا واقعیت‌هایی را مشاهده کند که رنگ تغییر و بی‌ثباتی بر چهره آنها نیست. چنانچه آدمی با این عروج عقلانی از مز محسوسات عبور کند و در ماوراء طبیعت به شهود عقلانی حقایق آن دیار موفق شود ملاحظه می‌کند که آنچه در این جهان محسوس وجود دارد تنها سایه‌هایی از آن حقایق برین است. افلاطون موجودات جهان ماوراء طبیعت را «مثال<sup>۱</sup>» نامیده و

۱- در اینجا یادآوری این نکته مناسب است که وقتی در فلسفه صحبت از بی‌اعتباری حواس می‌شود منظور این نیست که ما هرچه می‌بینیم، هرچه می‌شنویم، هرچه لمس می‌کنیم و ... همه هرچه هست اشتباه و بی‌اعتبار است. حواس گرچه خطای می‌کنند ولی فلاسفه به تفصیل درباره اینکه چگونه می‌توان خطای حواس را تشخیص داد و از آن جلوگیری کرد بحث کرده‌اند و هیچکس در درستی محسوسات تردید نمی‌کند. نکته اصلی در این است که ادراک حسی یک شناخت جزئی است و به خودی خود و بدون کمک ابزار دیگری به نام قوهٔ عقل نمی‌تواند ما را به شناخت و معرفت حقیقی برساند. شما در درس منطق، هم در بحث از تصوّرات کلی و هم در قضایای کلی و هم در استدلال و برهان با نقش مؤثر عقل در شناخت یقینی آشنا شده‌اید. افلاطون نیز در این بحث می‌کوشد تا نادرستی گفтар سوفسطاییان را در اینکه معرفت حقیقی نهاده از طرق حواس پیدا می‌شود آشکار کند.

۲- مثال، ترجمه کلمه Idea است.

جمع آن «مُثُل» خوانده می‌شود. مثل، گوهرهای اصیل و جاودانهای هستند که موجودات این جهان همگی بَدَل آنها محسوب می‌شوند.

کشف رابطه : به نظر شما چه رابطه‌ای بین عالم مثال و معرفت حقیقی وجود دارد؟

تکمیل : با توجه به بحث مواد قیاس در منطق آیا می‌توانید بگویید عقل در چه صورتی گرفتار

اشتباه می‌گردد؟

## مرجع کلیات

برای درک بهتر نظر افلاطون به این نمونه‌ها توجه کنید :

چند قضیه را در نظر می‌گیریم : الف) حسن یک انسان است.

ب) پروین یک انسان است.

ج) رضا یک انسان است.

با اینکه حسن، پروین و رضا چند شخص مختلف‌اند، اما آنها در یک چیز مشترک‌اند. یعنی یک «محمول» مشترک را که همان انسان است به همه آنها نسبت می‌دهیم. می‌دانیم که کلمه «انسان» یک تصور کلی است و ما برای شناخت حسن، پروین و رضا از این تصور کلی استفاده می‌کنیم. اما خود این تصور کلی انسان به چه چیزی دلالت می‌کند؟ شاید بگوییم این تصور دلالت می‌کند به اینکه همه روی دو پا ایستاده‌اند و دو دست آزاد دارند و یا همه سخن می‌گویند و ... ولی به نظر افلاطون این الفاظ کلی بر یک موجودات حقیقی در عالم مُثُل دلالت می‌کنند، یعنی تصور کلی «انسان» اشاره به یک مثال انسان دارد که در عالم مُثُل قرار داشته و حسن و پروین و رضا و همه انسان‌های دیگر سایه او بهشمار می‌روند و یا به عبارت دیگر همه انسان‌ها از مثال انسان بهره‌مند هستند. یعنی از دید افلاطون همه تصوّرات کلی از قبیل عدالت، زیبایی، نیکی و ... دارای مرجع حقیقی هستند که آنها را باید در عالم مُثُل<sup>۱</sup> سراغ گرفت و تنها با یک سیر عقلانی است که می‌توان آنها را چنانکه هستند ادراک

۱- میرفندرسکی که از حکماء دوره صفویه و از طرفداران نظریه مُثُل است چنین سروده است :

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی چرخ با این اختران، نغزو خوش و زیباستی

صورت زیرین اگر با نزدبان معرفت بر رود بالا همی با اصل خود پکنستی

و با از مولوی می‌شنویم که :

مرغ در بالا پران و سایه‌اش می‌رود بر روی صحراء مرغ وش

ابله‌ی، صیاد آن سایه شود می‌دود چندان که بی مایه شود

کرد. حس و تجربه فقط سایه‌های مثل را در جهان طبیعت درک می‌کند و از ادراک خود مثل که ثابت و یکسان باقی می‌مانند ناتوان است.

تکمیل : اگر به جای افلاطون بودید و از شما سؤال می‌شد چرا همه اسب‌ها یک شکل‌اند، چه جوابی می‌دادید؟

## تمثیل غار

افلاطون سیر عقلانی به سوی معرفت حقیقی یا شناسایی «مثل» را در کتاب «جمهوری» به کمک تمثیلی معروف به «تمثیل غار»، بیان داشته است. این تمثیل را افلاطون در ضمن گفت و گوی سقراط با شخصی به نام گلاؤکن<sup>۱</sup> مطرح ساخته است که آن را به دلیل شیوه‌ای و اهمیتش در اینجا نقل می‌کنیم :

سقراط : اکنون که از این نکته فارغ شدیم، می‌خواهیم از راه تمثیلی بر تو نمایان سازم که تربیت در طبیعت آدمی چگونه تأثیر می‌کند. غاری را در زیر زمین در نظر بیاور که در آن مردمانی را به بند کشیده، روی به دیوار و پشت به دهانه غار، نشانده‌اند. این زندانیان از دوره کودکی در آنجا بوده‌اند و گردن و پاهاشان چنان با زنجیر بسته شده که نه می‌توانند از جای خود بجنبد و نه سر خود را به چپ و راست بگردانند، بلکه ناچارند پیوسته رو به روی خود را تماسا کنند.

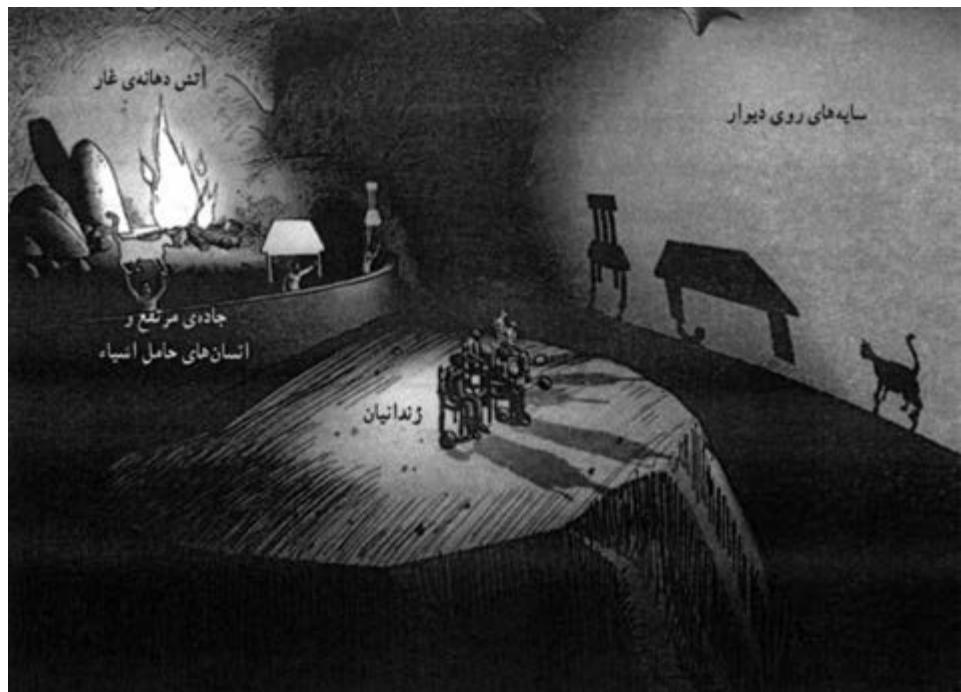
در بیرون از غار، به فاصله‌ای دور، آتشی افروخته است که پرتو آن به درون غار می‌تابد. میان آتش و زندانیان راهی مرتفع و دیواری کوتاه وجود دارد شبیه پرده‌ای که شعبده بازان میان خود و تماساگران می‌آویزند تا از بالای آن هنر خود را نمایش دهند.

گلاؤکن : منظره‌ای را که توصیف کردی در نظر آوردم.

سقراط : در آن سوی دیوار کسانی هستند که اشیا بسیاری، از جمله پیکره‌های انسان و حیوان را که از سنگ و چوب ساخته شده، به این سو و آن سو می‌برند و همه آن اشیا از بالای دیوار پیداست. بعضی از آن افراد در حال آمد و شد با هم سخن می‌گویند و بعضی خاموش‌اند.

گلاؤکن : چه تمثیل عجیبی! چه زندانیان شگفتی!

سقراط : مَثَلٌ ما مَثَلٌ آن زندانیان است که از خود و از یکدیگر جز سایه‌ای که در اثر آتش بیرونی از اشیا به دیوار غار افکنده شده چیزی نمی‌بینند.



گلاوکن : چگونه می‌توانند جز سایه چیزی را بینند درحالی که هرگز نتوانسته‌اند به چپ و راست بگردند؟

سقراط : آیا در این حال از پیکره‌ها و اشیائی هم که در بیرون غار به این سو و آن سو برده می‌شوند، جز سایه چیزی می‌بینند؟  
گلاوکن : البته که نه.

سقراط : اگر بتوانند با هم صحبت کنند، موضوع گفتارشان چیزی جز سایه‌هایی که بر دیوار نقش بسته خواهد بود؟  
گلاوکن : نه.

سقراط : و اگر صدای کسانی که در بیرون رفت و آمد می‌کنند در غار منعکس شود آیا زندانیان نمی‌بندارند که آن سایه‌ها با هم گفت و گو می‌کنند؟  
گلاوکن : بی گمان چنین است.

سقراط : پس جز سایه‌ها به هیچ چیز دیگری باور ندارند؟  
گلاوکن : البته نمی‌توانند داشته باشند.

سقراط : اگر از بند آزاد شوند و از درد نادانی رهایی یابند، چه حالی پیدا خواهد کرد؟ فرض کن زنجیر از گردن و پای یکی از آنها بردارند و او را وادار کنند که به پاخیزد؛ روی به عقب برگرداند و به سمت دهانه غار روانه شود و به روشنایی آتش بیرون نگاه کند. طبعاً از این تغییر وضع آزرده می‌شود و چون روشنایی آتش چشم‌های او را که به تاریکی عادت کرده بود، خیره می‌کند قادر نخواهد بود که اشیا واقعی را که تا آن زمان تنها سایه‌ای از آنها دیده بود، درست ببیند. و اگر وادارش کنند که مستقیم در خود روشنایی بنگرد، چشمان او به دردی طاقت‌فرسا مبتلا خواهد شد و از روشنایی خواهد گریخت.

گلاوکن : بیان جذاب و عجیبی است.

سقراط : حال اگر کسی دست او را بگیرد و با زور از آن راه مرتفع و ناهموار به بیرون از غار بکشاند و به روشنایی آفتاب برساند، تردیدی نیست که به رنج می‌افتد و خشمگین می‌شود و می‌کوشد خود را نجات دهد.

گلاوکن : البته! اگر انتقال از تاریکی به روشنایی به آن سرعت انجام گیرد نمی‌تواند ببیند.

سقراط : پس باید چشمان او به تدریج به روشنایی خوکنند تا به دیدن اشیا گوناگون توانا شوند. نخست سایه‌ها و تصاویر اشخاص و اشیا را که در آب می‌افتدند، بهتر از چیزهای دیگر تمیز خواهد داد. در مرحله دوم، خود آدمیان و اشیا را خواهد دید. پس از آن به تماشای آسمان و ستارگان خواهد پرداخت، ولی آنها را هنگام شب بهتر مشاهده می‌کند، زیرا دیدگانش به روشنایی ماه و ستارگان زودتر عادت خواهد کرد و حال آنکه روشنایی خورشید چشم‌های او را رنج می‌دهد.

گلاوکن : واضح است.

سقراط : سرانجام در مرحله چهارم، خواهد توانست خورشید را مشاهده کند، منظورم انعکاس خورشید در آب یا در چیزهای دیگر نیست، بلکه خود خورشید را در عین پاکی و تنهایی مشاهده خواهد کرد.

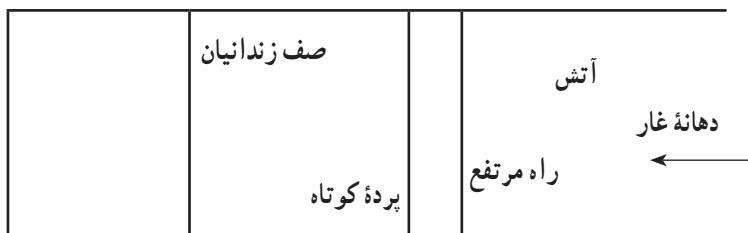
گلاوکن : بی‌گمان.

سقراط : چون این تمرین‌ها را پشت سر گذاشت و به این مرحله رسید، درخواهد یافت که پدیدآورنده سال‌ها و فصل‌ها و مادر همه چیزهایی که در عالم دیدنی‌ها وجود دارد، خورشید است و در عین حال علت اینکه توانست به تدریج همه دیدنی‌ها را در مراحل مختلف ببیند همان خورشید است.

گلاوکن : سیر انسان به سوی معرفت حقیقی داستان دلکشی دارد.

سقراط : گلاوکن عزیز! این تمثیل را با مطالعی که قبلاً گفتم تطبیق کن. اگر زندان غار را با

عالی محسوسات و پرتو آتشی را که به درون غار می‌تابد، با نیروی خورشید تطبیق کنی و اشیا بیرون و انسان‌های در حال رفت و آمد را به عالم مُثُل تطبیق دهی و خارج شدن آدمی از غار و تماسای اشیا گوناگون در روی زمین را سیر و صعود روح آدمی به عالم شناسایی بدانی، در این صورت عقیده‌مرا که به شنیدنش آن‌همه اشتیاق داشتی، درست دریافته‌ای. به هر حال، من بر آنکه آنچه آدمی در عالم معرفت حقیقی در پایان سیر و سلوک و پس از تحمل رنج‌های طاقت‌فرسا درمی‌یابد، مبدأ همه مُثُل یعنی مثال «نیک»<sup>۱</sup> است. و نیز تصدیق می‌کند که همه سایه‌ها و تصاویر جلوه‌گاه خوبی و زیبایی اوست.

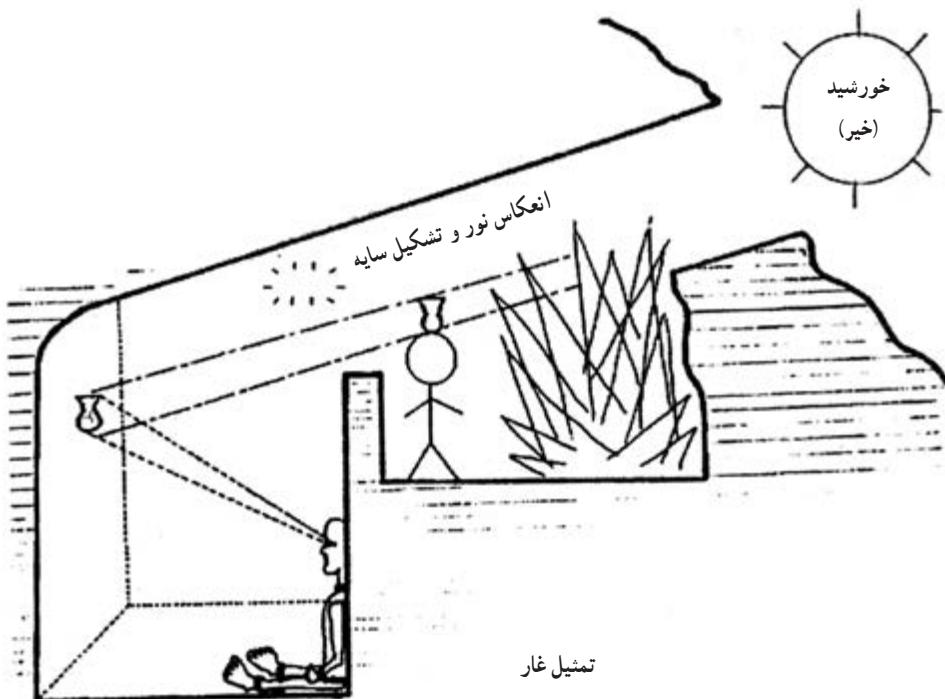


جست‌وجو : آیا می‌توانید از تمثیل دیگری غیر از تمثیل غار برای توضیح رابطه بین عالم طبیعت و انسان و عالم مُثُل استفاده کنید؟

تکمیل : اگر مراتب حسن و معرفت را با موضوعات شناخت آنها بر روی یک خط قرار دهید آیا می‌توانید تمثیل دیگری به وجود آورید؟

تذکر : ملاحظه کردید که نظریه مُثُل، جهانی باشکوه را پیش چشمان ما ترسیم می‌کند که می‌توان آن را به یک تابلوی زیبا تشبیه کرد که نقاشی چیره‌دست تمام اجزای آن را با ذوق سرشار خود استادانه قلم زده و پرداخته است. اما با همه این اوصاف، این نظریه ثمرة تلاش فکری یک اندیشمند بزرگ برای توجیه عقلانی جهان هستی است و مانند دیگر دستاوردهای فکر بشری خالی از عیب و نقص نیست. به‌طوری که فیلسوفان بعد از افلاطون به بیان نقاط ضعف نظریه مُثُل پرداختند و آن را در معرض نقادی‌های دقیق فلسفی قرار دادند. اما به هر حال مقصود ما در این درس آشنایی شما با گوشه‌ای از تکاپوی عقلانی یک فیلسوف بزرگ در حل اساسی‌ترین مسائل فکری بشر است. باید به‌خاطر داشت که یک راه حل، همیشه مسیر را برای ارائه راه حل‌های بهتر هموار می‌نماید.

۱- تعبیر افلاطون از خداوند، مثال نیک یا خیر یا زیبا است.



## خلاصه و نتیجه‌گیری

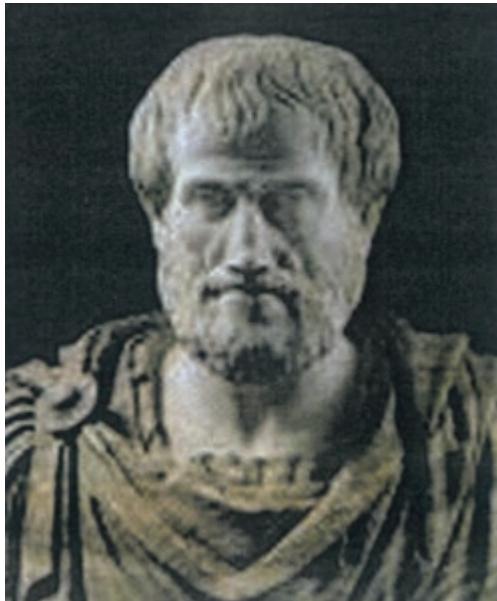
آنچه در این فصل از نظر گذشت مرواری گذرا بود بر افکار افلاطون. همان طور که ملاحظه کردید افلاطون در ابتدا در گفت و گوی با تئتوس سعی می کند نارسانی ادراک حسی را که سوفسطائیان به آن پاییند بودند روشن نموده و بی اعتباری آن را نشان دهد، آنگاه با بیان ویژگی های معرفت حقیقی سعی می کند نشان دهد که معرفت حقیقی معرفتی است یقینی و قابل اعتماد.

از نظر افلاطون معرفت حقیقی اولاً، باید خطاناپذیر باشد، ثانیاً، به امور پایدار تعلق داشته باشد. برای این کار او می گوید به جای حواس باید از عقل استفاده کرد و به جای تکیه بر طبیعت به سراغ ماوراء طبیعت و عالم مثال که از ثبات و دوام برخوردار است رفت.

## تمرینات

- ۱- سبک و روش افلاطون در مباحث فلسفی چگونه بود و او این روش را از چه کسی فراگرفت؟
- ۲- چرا از دیدگاه افلاطون برای به دست آوردن معرفت حقیقی باید از سطح حواس و عالم طبیعت فراتر رفت؟
- ۳- به نظر شما چرا افلاطون به عالمی و رای این عالم مُثُل قائل می شود؟ دلایل خود را با توجه به نظریات افلاطون ارائه دهید.
- ۴- دلایل بی اعتباری ادراک حسی از نظر افلاطون را به اختصار بیان کنید.
- ۵- از نظر افلاطون خطاناپذیری معرفت ضامن ..... و به امور پایدار تعلق داشتن آن ضامن ..... است.
- ۶- از دیدگاه افلاطون چگونه می توان در موارء طبیعت به شهود حقایق آن دیار موفق شد؟
- ۷- مراحل شناسایی واقعی را از نظر افلاطون بیان کنید.
- ۸- از نظر افلاطون مرجع کلیات چیست؟ در قالب مثالی روشن نمایید.
- ۹- افلاطون با بیان تمثیل غار چه نکته‌ای را روشن می سازد؟
- ۱۰- نظریات شناسایی سو福سطائیان و افلاطون را با یکدیگر مقایسه کنید.
- ۱۱- به نظر افلاطون چگونه می توان مشخصه اول معرفت حقیقی را تأمین کرد؟
- ۱۲- با توجه به تعالیم افلاطون، توضیح دهید، چرا با پذیرش نسبی بودن حقیقت، همه بحث‌ها و کاوش‌های علمی و فلسفی بی معناست.

## علت‌های چهارگانه



در این درس به گوشه‌ای از فلسفه ارسطو<sup>۱</sup> اشاره می‌کنیم. ارسطو به سال ۳۸۴ پیش از میلاد در شهر استاگیرا از شهرهای مقدونیه به دنیا آمد. پدرش طبیب و دوست تزدیک پادشاه مقدونیه بود. طبابت و علاقه‌پدر به مسائل علمی، در فرزند اثر بسیار گذارد به طوری که از همان کودکی آثار هوشمندی و علاقه به مسائل علمی در وی ظاهر شد در حدود هیجده سالگی به آکادمی افلاطون راه یافت و حدود بیست سال در مکتب افلاطون کسب دانش کرد. گرچه افلاطون را بزرگترین فلاسفه خوانده‌اند و گرچه شاید ارسطو از نظر اوچ اندیشه‌های فلسفی همپای افلاطون نباشد، لیکن وی سهم پیشتری در شکل‌گیری دانش بشر داشته است. ارسطو در طبقه‌بندی علوم زمان خود و تحقیقات دامنه‌دار علمی نه تنها از استاد خود پیشی گرفت؛ بلکه تا قرن‌های متتمدی بعد از خود نیز به عنوان معلم اول، مرجع نهایی مسائل علمی و فکری بود. روش فلسفی ارسطو که به روش مشاء معروف شد، پیروان زیادی یافت. به طوری که اکثر فلاسفه اسلامی پیرو مشرب او شدند.

فیلسوفانی نظیر کِنْدی، فارابی، بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد، ابن رشد اندلسی در جهان اسلام و توماس آکویناس<sup>۲</sup> در جهان مسیحیت همگی مشائی بوده‌اند. ارسطو پس از عمری تحقیق در مسائل فلسفی و علمی سرانجام در سال ۳۲۱ قبل از میلاد در سن ۶۳ سالگی دیده از جهان فرو بست.

ارسطو یک فیلسوف واقع‌بین است. طبیعت و دگرگونی‌های آن یکی از موضوعات مورد علاقه ارسطوست. چرخش ستارگان و افلاک، آمد و شد فصول، پیدايش شب و روز، رشد و نمو، پژمردگی و زوال، مرگ و حیات، کوچک و بزرگ شدن، گذشت ایام، جایه‌جایی اشیا، همه و همه حکایت از دگرگونی‌های دائمی در جهان دارند. گویی طبیعت در تمام ابعاد خودش، در یک کلام در حال «شدن» است. این تغییر و تحولات بیش از هر چیز دیگری، ارسطو را به خود مشغول کرده است. حرکت و دگرگونی در نزد ارسطو آن اندازه مهم است که در تعریف علم فیزیک می‌گوید: «علمی است که از اشیا طبیعت بحث می‌کند از آن جهت که حرکت بر آنها عارض می‌شود..»

ارسطو به عنوان یک فیلسوف طبیعت‌شناس در صدد است تا حرکات طبیعی را «توجیه عقلانی» کند. در این طرح فلسفی، ارسطو می‌کوشد تا اصلی‌ترین و کلی‌ترین عواملی را که در هر تغییر و تحولی مؤثر است، شناسایی کند.

## علت‌های چهارگانه

برای آشنایی با نظر ارسطو با یک مثال ساده شروع می‌کنیم:

خیاطی را در حال دوختن یک پیراهن در نظر بگیرید. حال از خود بپرسید برای آنکه این پیراهن دوخته شود، مجموعاً چه چیزهایی باید در کار باشد، و اگر نباشد پیراهنی به دست نخواهد آمد؟ با کمی تأمل خواهید گفت، چیزهای اصلی از این قرارند:

- ۱- خیاط که پیراهن را باید بدوزد؛
- ۲- پارچه‌ای که برای دوخت لازم است؛
- ۳- شکل و الگوی پیراهن؛
- ۴- انگیزه‌ای که خیاط را به دوخت و دوز وا می‌دارد.

ارسطو بیان داشت که در هر کار و فعالیتی که انسان انجام می‌دهد و در هر حرکت و تحولی که در طبیعت رخ می‌دهد چهار علت اصلی شبیه آنچه در مثال خیاط ذکر شد، می‌توان تشخیص داد. اصطلاحاتی که ارسطو برای این علل قرار داده است به ترتیبی که در مثال فوق بیان شد عبارت اند از:

- ۱- علت فاعلی (خیاط)
- ۲- علت مادی (پارچه)
- ۳- علت صوری (شکل و الگو)
- ۴- علت غایی (انگیزه خیاط)

ارسطو به ما می‌آموزد که برای «توجیه عقلانی» هر پدیده‌ای می‌توان از این چهار علت که به علل اربعه معروف است، استفاده کرد.

ارسطو، در کتاب «طبیعت‌ها»<sup>۱</sup> درباره این علل می‌گوید:  
اکنون ما به علّت‌ها، تعداد و خصوصیات آنها اشاره می‌کنیم:



ارسطو و افلاطون اثر «رافائل»

---

۱- طبیعت‌ها (فیزیک)، کتاب دوم، فصل سوم

۱- علت در معنای نخست؛ آن عاملی است که با عمل خود، چیزی را به وجود می‌آورد، مانند نقاشی که یک اثر هنری را می‌آفریند، یا نویسنده‌ای که کتابی می‌نوسد و یا به طور کلی هر سازنده‌ای که محصولی را تولید می‌کند (این را علت فاعلی نامند).

۲- علت در معنای دوم، آن چیزی است که جنس هر موجودی را تشکیل می‌دهد، مانند برزت برای مجسمه و نقره برای جام (این همان علت مادی است).

۳- علت در معنای سوم، شکل یا صورتی است که از ماهیت و نوع یک پدیده حکایت می‌کند (این را علت صوری گویند).

۴- علت در معنای چهارم، آن چیزی است که کار، برای آن انجام می‌شود، مثل تندرستی که علت پیاده روی است. وقتی می‌رسیم چرا فلانی پیاده راه می‌رود؟ می‌گویند: «برای» اینکه تندرست بماند. (این همان علت غایبی است).

نمونه‌یابی: با مثال‌های دیگری غیر از مثال‌های کتاب، علت‌های چهارگانه را روشن نمایید.  
پیشنهاد: آیا می‌توانید هریک از علل چهارگانه را با یک چرا پرسش نمایید که در پاسخ هریک، یکی از علل چهارگانه قرار گیرد؟

## سخنی از بهمنیار



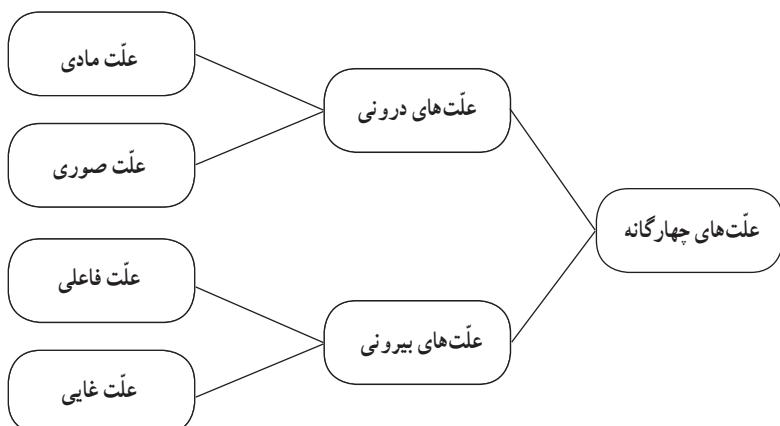
بهمنیارین مرزبان که یکی از شاگردان ممتاز شیخ الرئیس ابوعلی سینا و از فلاسفه مشهور مشائی است، در کتاب «التحصیل» در باب اینکه چرا باید علل اصلی موجودات را در همین چهار علت منحصر دانست، بیانی دارد که در تفسیر نظر ارسطو مناسب است. او می‌نویسد: «و هیچ علت دیگر خارج از علل اربعه نبود، از آن که علت: یا داخل بُود در قوام چیزی و جزوی بُود از وجود یا نبُود. اگر جزوی بود از وجود او: یا آن جزو به قوت<sup>۱</sup> بود و بس، چنانکه خشت سریر<sup>۲</sup> را یا آن بُود که بدرو

۱- یعنی قوه و استعداد.

۲- سریر: تخت.

چیزی به فعل<sup>۱</sup> آید و آن صورت بود، چنانکه صورت سریر مر سریر را یا آن بود که جزوی از وجود او نبود و آن، آن بود که از بھر او چیزی بود و آن غایت بود یا آن بود که از بھر او نبود و این قسم آن بود که وجود از وی بود و آن فاعل بود.<sup>۲</sup>

بنابراین در می‌باییم که از دیدگاه ارسطو، علت صوری و علت مادی، علتهای درونی یک پدیده هستند و علت فاعلی و علت غایبی، علتهای بیرونی به حساب می‌آیند.



پیشنهاد: سخن بهمنیار را در رابطه با علتهای چهارگانه به زبان خودتان بازنویسی کنید.

به جاست برای روشن تر شدن نظریه علل اربعه، هر یک از آنها را مستقلًا توضیح دهیم:

## ۱—علت فاعلی

ما با مشاهده کارهای خود یا دیگران به سهولت می‌توانیم علت فاعلی را تشخیص دهیم. هرگاه قلم را بر کاغذ نهاده و مقاله یا نامه‌ای را بنویسیم؛ ما علت فاعلی این کار هستیم. وقتی درودگری، پنجره‌ای از چوب می‌سازد، یا کدبانوی از مواد خام، غذایی مطبوع طبخ می‌کند، بدیهی است که ما درودگر و کدبانو را علت فاعلی پنجره و غذا می‌دانیم. اما گاهی درباره پدیده‌هایی که در طبیعت اتفاق

۱- یعنی فعلیت و تحقق پیدا کند.

۲- با اندکی تصریف از جام جهان‌نما، ترجمه کتاب التحقیل، فصل اول از مقاله پنجم از کتاب دوم.

می‌افتد، مثل گرم و سردشدن هوا، سقوط یک سنگ، رشد یک دانه گندم، وقوع یک آتشسخان، طغیان آب یک رودخانه و... سخن می‌گوییم. در اینجا باید به مفهوم علت فاعلی بیشتر دقت کنیم و بیسم علت فاعلی در حرکات طبیعی به چه معناست؟



به نظر شما علت فاعلی گردداد چیست؟

### طبیعت شیء

دانستیم که مراد ارسسطو از علت فاعلی معمولاً آن عامل خارجی است که در حرکت و تغییر اشیا مؤثر است، اما چه بسا که این علت خارجی در امور طبیعت مشخص و معلوم نیست. برای مثال، سنگی را در نظر بگیرید که از ارتفاعی سقوط می‌کند. برای ارسسطو عامل خارجی مؤثر در این سقوط مشخص نیست<sup>۱</sup>. اینجاست که ارسسطو ناچار است این حرکت را به یک عامل درونی نسبت دهد و آن را از درون



ابن سینا

شیء تفسیر کند. یعنی چیزی را در درون شیء به منزله علت فاعلی قرار دهد. خوب است که در توضیح مقصود ارسسطو از گفتهٔ رئیس حکماء مشائی، یعنی ابن سینا، کمک بجوییم. شیخ الرئیس در طبیعتات کتاب «شفا» می‌نویسد:

«بعضی از افعال و حرکاتی که در اجسام دیده می‌شود، از یک

۱- نباید از نظر دور داشت که برای ارسسطو نیروی جاذبه شناخته شده نبوده است.

علت خارجی است و بعضی از خود جسم است و سبب خارجی ندارد.

اگرچه راه این احتمال باز است که هر حرکتی را که از جسم ظاهر می‌شود، ناشی از دخالت یک سبب خارجی فرض کنیم و بگوییم شاید این سبب خارجی برای ما محسوس نیست؛ لکن به عنوان یک اصل قبول می‌کنیم، حرکاتی که سبب خارجی برای آنها نمی‌باشند از قوایی که درون خود اجسام است نشأت می‌گیرد، مثل سقوط سنگ و یا بالارفتن آتش ...»

باری، ارسسطو و پیروانش یک نوع علت فاعلی درونی به عنوان مبدأ حرکت و سکون در خود اجسام در نظر می‌گیرند و آن را «طبعیت جسم» نام می‌نهند. یعنی ارسسطو برای مثال در مقابل این سؤال که چرا سنگ سقوط می‌کند و یا چرا شعله آتش بالامی رود؟ پاسخ می‌دهد که در سنگ و آتش طبیعت‌هایی وجود دارد که در یکی میل به فرود آمدن و در دیگری میل به بالارفتن آفریده است.

ارزیابی : علت فاعلی را در افعال بشری و حوادث طبیعی مقایسه کنید.

استخراج پیام : فکر می‌کنید اگر علت فاعلی نباشد چه اتفاقی می‌افتد؟

## ۲—علت مادی

کوزه‌گری را در نظر آورید. برای کوزه‌گر، خاک رس به منزله علت مادی است. یعنی ماده‌ای است که کوزه‌گر با فعالیت خود به آن سر و شکلی می‌بخشد و آن را از حالت یک خاک یا گل به شکل کوزه درمی‌آورد. یعنی می‌توانیم بگوییم، خاک رس استعداد نهفته و ناپیدای آن را ظاهر کوزه‌ای محکم و زیبا درآید و این کوزه‌گر است که هنرمندانه استعداد نهفته و ناپیدای آن را ظاهر می‌سازد و تحقق می‌بخشد. در نظر ارسسطو ماده یا هیولا<sup>۱</sup> وجود بالقوه و مایه اولیه است که در اثر تغییر و تحول به فعلیت می‌رسد. دانه لوپیایی در دل خاک، ماده اولیه‌ای برای یک درخت لوپیاست، یک تخم مرغ ماده اولیه‌ای است که با تحول تدریجی به یک جوجه و یا مرغ تبدیل می‌شود، سنگ مرمر در زیر قلم یک پیکرتراش ماده‌ای است که از مرحله قوه به فعل می‌رسد و به یک تنديس تبدیل می‌شود. بنابراین علت مادی در نظر ارسسطو در واقع مرحله استعداد در یک چیز است که تدریجیاً یا براثر دخالت یک علت فاعلی خارجی و یا براثر طبیعت درونی خود به مرحله فعلیت نایل می‌شود.

۱— طبیعت جسم را در اینجا با معنای طبیعت به عنوان عالم ماده نباید مخلوط کنیم. طبیعت جسم همان مبدأ بودن درونی برای حرکت و سکون است.

۲— هیولا (Hula) کلمه‌ای یونانی است که در زبان انگلیسی آن را به Matter و در فارسی به ماده یا مایه ترجمه کرده‌اند.

بررسی : - فکر می کنید علت مادی چه نقشی در پدیده های طبیعی دارد؟

- به نظر شما چرا دانه گندم نمی تواند به درخت سیب تبدیل شود؟

### ۳- علت صوری

با توجه به آنچه درباره علت مادی گفته شد، می توان نتیجه گرفت که علت صوری، همان فعلیتی است که یک شیء بالقوه در مراحل حرکت خود به دست می آورد. کوزه همان صورتی است که خاک رس قوه و استعداد به دست آوردن آن را دارد. و یا جوجه و مرغ صورتی است که تخم مرغ به سوی آن در حرکت است.

بنابراین، در نظر ارسطو آنچه شدنی است ماده است و آنچه بودنی است صورت. ماده و صورت هیچ گاه از یکدیگر جدا نیستند و تا هستند با هم خواهند بود. اما صورت عوض می شود، مرگ و ولادت، پیدایش و فنا، کون و فساد، فقط زایل شدن صورتی است از ماده و پیدایش صورتی دیگر در آن. و بنابراین ماده و صورت اموری نسبی هستند : یعنی چیزی ممکن است در مقایسه با یک چیز ماده و قوه باشد و در مقایسه با چیز دیگر صورت و فعلیت. مثلاً تخم مرغ نسبت به نطفه اولیه صورت است و نسبت به جوجه، ماده است، و جوجه نسبت به تخم مرغ، صورت است و نسبت به مرغ، ماده است.

جست و جو : به نظر شما چه عاملی موجب تمایز یک پدیده از پدیده دیگر می شود؟

تطبیق : آیا می توان بحث ماده و صورت را با موجودی مانند انسان از بد و تولد تا زمان پیری تطبیق نمود؟ توضیح دهید.

### طبیعت و علت صوری

پیش از این دانستیم که ارسطو، از طبیعت یک جسم، به یک مبدأ درونی برای حرکت و سکون در خود شیء تعابیر می کند و نیز دانستیم که صورت و ماده دو مفهوم نسبی هستند که در آن یک صورت می تواند نسبت به یک صورت بالاتر در حکم ماده تلقی شود و بالعکس. حال با مقایسه طبیعت و صورت می توان گفت، طبیعت هر جسم آن صورت نخستین است که جسم را به سوی صورتی بالاتر می راند و هرگاه به صورت بالاتر رسید باز او را به صورتی بالاتر پیش می برد. طبیعت یک تخم مرغ صورتی است که آن را به سوی صورت جوجه، و طبیعت جوجه، صورتی است که آن را به سوی صورت مرغ، سوق می دهد و از اینجا می توان دریافت که مفاهیم طبیعت و صورت مفاهیمی تزدیک به هم هستند و به عبارت دیگر صورت همان طبیعت است آن گاه که آن را به عنوان مبدأ حرکت و

سکون در یک شیء در نظر بگیریم.<sup>۱</sup>

## ۴—علت غایی

معنای ساده علت غایی را در مثال خیاط دریافتیم. زمانی خیاط دست به دوخت و دوز می‌زند و قیچی به دست می‌گیرد و پارچه را برش می‌دهد که نیتی در ذهن داشته باشد و مثلاً قصدش این باشد که پراهنه تهیه کند تا بپوشد یا آن را بفروشد و از پولش استفاده کند. این انگیزه در تمام مدتی که به دوزندگی مشغول است محرك اوست و اگر لحظه‌ای در نیت خود تردید کند، دست از کار خواهد کشید. همچنین برای کوزه‌گر، ساختن کوزه به انگیزه نوشیدن آب گوارابی تواند بود که از چشمهای پر کند و آن را در کوزه نگهداری کند. علت غایی یک باغبان نیز پرورش گل‌های زیبا و گیاهان سبز و با طراوتی است که در فصل بهار دیده بینندگان را روشن و مشام آنها را نوازش دهد.

اما برای ارسسطو علت غایی مفهوم گسترده‌تری در بر دارد. ارسسطو مفهوم علت غایی را علاوه بر افعال ارادی انسان، به تمام حرکات اشیا جهان نیز سرایت می‌دهد. به طوری که طبیعت هر چیزی که ماده آن را به سوی صورت و فعلیت جدیدی سوق می‌دهد میل دارد تا آن چیز را به آخرین مرتبه از کمالی که برای آن مقدور است برساند. چنان‌که میل طبیعی در یک هسته بلوط او را مرحله به مرحله به صورت‌های جدیدی که هریک کمال و فعلیت بالاتری نسبت به قبلی است پیش می‌راند تا سرانجام به یک درخت بلوط برومند تبدیل شود. از دیدگاه ارسسطو این میل طبیعی در درون هر چیزی وجود دارد و درست شبیه همان «انگیزه و نیت» که در ذهن یک انسان است عمل می‌کند، و همان گونه که قصد و نیت ضامن حرکت یک انسان برای به دست آوردن چیزی است، میل طبیعی هم ضامن حرکت ماده اشیا است به سوی بالاترین صورت و فعلیتی که به آن می‌تواند برسند.

علاوه بر اینها به نظر ارسسطو کل جهان ماده نیز همانند فرد اشیا اعم از جمادات و نباتات و حیوانات، رو به سوی مقصدی دارد. یعنی به همان شکل که میل طبیعی خاصی در یک گیاه او را رشد و نمو می‌دهد یک نیروی طبیعی در کل جهان طبیعت نیز او را به سوی هدفی عالی سوق می‌دهد. ارسسطو جهان طبیعت را مانند کدبانوی شایسته‌ای می‌داند که هرگز چیزی را که بتواند آن را به چیز مفیدی تبدیل کند، دور نمی‌اندازد و به هدر نمی‌دهد. ارسسطو صریحاً می‌گوید: «طبیعت هیچ‌گونه کار بیهودهای انجام نمی‌دهد». عالم طبیعت در نزد ارسسطو سرشار از آینده‌نگری و نظم و ترتیب است و هر

۱— درست مثل آنکه بگوییم «انسان» همان «ضاحک» است وقتی او را موجودی که می‌تواند از یک صحنه مضحك به خنده بیفتد

در نظر بگیریم.

چیزی در جای خود قرار گرفته تا به سوی کمال حرکت کند.

برای ارسسطو علت غایبی در عالم طبیعت یک عامل آگاهانه و اصل سازمان دهنده‌ای است که چه در میان جمادات و چه در میان جانداران، اعم از نباتات و حیوانات، وجود دارد که نظم و هماهنگی و هدفداری را در نظام طبیعت تأمین می‌کند.

باری، با تحلیلی که ارسسطو از علّت‌های چهارگانه ارائه می‌دهد، مبادی شناخت حقایق جهان از دیدگاه او تبیین می‌شود و از نظر او وظيفة یک فیلسوف آن است که به تفسیر جهان هستی از افق این علل بپردازد و بدین جهت است که ارسسطو فلسفه را داشتی می‌داند که درباره علل اولیه هستی بحث می‌کند.

نمونه‌یابی :

— یک پدیده مادّی مثال بزنید و علت غایبی را در آن نشان دهید.

— یک فعالیت انسانی مثال بزنید و علت غایبی را در آن نشان دهید.

\* بررسی : فکر می‌کنید تبیین جهان براساس دیدگاه ارسسطوی چگونه است؟

## خلاصه و نتیجه‌گیری

ارسطو به عنوان نخستین فیلسوفی که اولین طبقه‌بندی جامع را از علوم زمان خود ارائه داد به عنوان معلم اول شناخته شده است. وی هم در عالم اسلام و هم در عالم مسیحیت پیروان زیادی داشته است.

ارسطو شناخت و معرفت را بر چهار رکن اساسی قرار داد تا با توجه به نظر وی برای تبیین و توجیه عقلانی عالم بتوانیم برای هر چیزی و هر تغییر و تحولی اصلی‌ترین و کلی‌ترین عوامل را (علّت‌های چهارگانه) در خصوص آن مشخص نماییم.

۱- علت فاعلی : در خصوص مصنوعات بشری مثل میز، سازنده آن که همان نجّار باشد علت فاعلی است. اما در مورد عالم طبیعت به همان طبیعت شیء که مبنای حرکت‌های آن است برمی‌گردد.

۲- علت مادّی : در مصنوعات بشری مانند پیراهن، پارچه علت مادّی است، اما در مورد عالم طبیعت استعدادهای شیء با وجود بالقوّه آن که همه فعالیت‌هایی که در یک شیء نهفته و آن شیء می‌تواند به آن دست یابد، علت مادّی است.

۳- علت صوری : در مصنوعات بشری مانند میز، شکل و صورت خاص آن که وظایف و کاربرد میز را برآورده می‌سازد، علت صوری محسوب می‌گردد، اما در عالم طبیعت همان طبیعت

که مبدأ حرکت و سکون در یک شیء است، علت صوری است و همچنین در هر مرتبه، کارکرد و وظیفه‌ای که از شیء در مرتبه خودش انتظار می‌رود، علت صوری آن شیء در همان مرتبه است.

**۴- علت غایی:** در مصنوعات بشری انگیزه، هدف و نیت هر فاعلی علت غایی محسوب می‌گردد، اما در عالم طبیعت، میل طبیعی که اشیا را به سمت نهایی ترین صورت سوق می‌دهد علت غایی است. بنابراین علت غایی یک عامل آگاهانه و سازمان دهنده‌ای است که نظم و هماهنگی و هدفداری را در نظام طبیعت تأمین می‌نماید.

تمہری بنات

۱- هنرمند برای تزیین تالار، از سنگ مرمر مجسمه می‌سازد، با توجه به این مثال، به سؤالات زیر پاسخ دهید:

الف) هنرمند، علت فاعلی و سنگ مرمر، علت صوری است.

ب) هنرمند، علت فاعلی و مجسمه، علت غایی است.

ج) سنگ مرمر، علت مادّی و تزیین تالار، علت غایی است.

د) مجسمه، علت غایی و سنگ مرمر، علت صوری است.

۲- ماست نسبت به شیر ..... است و نسبت به کره ..... است.

ب) ماده - صورت	الف) فاعل - غایت
د) غایت - فاعل	ج) صورت - ماده

۳- در جمله «نچار از چوب گرد و صندلی می سازد» علت های درونی کدام گزینه است؟  
الف) نچار - چوب گرد و ب) شکل صندلی - انگیزه نچار

ج) نجّار - شکل صندلی  
د) چوب گرد و - شکل صندلی  
۴- ارسسطو برای توجیه عقلانی هر پدیده‌ای از چه امری استفاده کرده است؟  
الف) عالم مُشْئَل  
ب) علل اربعه

## ۶- سخن ذیل با کدام گزینه تطبیق دارد؟

«علتی که داخل بود در قوام چیزی و جزوی بود از وجود او و بدو چیزی به فعل آید»

- الف) نجار  
ج) صندلی  
د) انگیزه نجار  
ب) چوب

۷- کدام یک از موارد ذیل، براساس نظر ارسسطو علت فاعلی سقوط سنگ محسوب می‌گردد؟

- الف) نیروی جاذبه  
ب) صورت سنگ  
ج) طبیعت سنگ  
د) موارد ب و ج

۸- و جه تشابه و تمایز علّت‌های درونی، را بتو پسند.

۹- به نظر ارسسطو علت فاعلی در اموری که علت خارجی آنها معلوم و مشخص نیست چه می باشد؟ با ذکر مثال توضیح دهید.

۱۰- علت مادی چگونه به مرحله فعلیت نایل می شود؟ با مثال توضیح دهید.

۱۱- به نظر ارسطو علت غایی در عالم طبیعت چیست؟

۱۲- رابطه طبیعت و علت صوری را توضیح دهید.

۱۳- توضیح دهید که چگونه ارسپو علت غایبی را علاوه بر افعال انسان به حرکات طبیعی نیز

سرایت می دهد.

۱۴- در هریک از نمونه‌های زیر نوع علت را مشخص کنید:

جو جه نسبت به مرغ، تندرستی نسبت به پیاده روی، نویسنده نسبت به کتاب، سنگ مرمر نسبت

بہ پک تندیس

۱۵- کل جهان ماده و طبیعت برای ارسطو چگونه تبیین می شود؟

## کتاب‌شناسی

- ۱- ارسسطو، نوبتاوم، مارتا، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات طرح‌نو، تهران، ۱۳۸۰ (برای معلم و دانش‌آموز)
- ۲- اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد ششم از مجموعه آثار شهید مطهری، انتشارات صدراء، تهران، ۱۳۷۵ (برای معلم)
- ۳- افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۷ (برای معلم)
- ۴- آموزش فلسفه، محمدتقی مصباح‌یزدی، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی - معاونت فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶ (برای معلم و دانش‌آموز)
- ۵- ترجمه و شرح بدایه الحکمه، علی، شیروانی، ۴ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴
- ۶- تاریخ فلسفه، جلد یکم یونان و روم، کاپلستون، فردیک، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۵ (برای معلم و دانش‌آموز)
- ۷- دنیای سوفی، گُردد، یوسفین، ترجمه حسن کامشداد، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۸۴ (برای دانش‌آموز و معلم)
- ۸- سرگذشت فلسفه، مگی، بربان، ترجمه حسن کامشداد، انتشارات نی، تهران، ۱۳۸۶ (برای معلم و دانش‌آموز)
- ۹- سیر حکمت در اروپا، فروغی، محمدعلی، انتشارات البرز، تهران، ۱۳۷۵ (برای معلم و دانش‌آموز)
- ۱۰- فلاسفه بزرگ، مگی، بربان، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۲ (برای معلم)
- ۱۱- قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ابراهیمی دینانی غلامحسین، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۰ (برای معلم)
- ۱۲- کلیات علوم اسلامی، جلد اول، منطق و فلسفه، شهید مطهری مرتضی، انتشارات صدراء، تهران، ۱۳۷۱ (برای معلم و دانش‌آموز)
- ۱۳- متافیزیک، ارسسطو، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، انتشارات گفتار، تهران، ۱۳۶۷ (برای معلم)
- ۱۴- نخستین فیلسوفان یونان، شرف‌الدین خراسانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲ (برای معلم)

